تجدید اقتراحات قدیم

-1- مجلس سنا

در دیماه 1305 در شماره اول سال دوم مجله آینده دو موضوع مهم سیاسی را طرح و اقتراح کردیم،یکی راجع بمسئله انتخابات مجلس و دیگر تحت عنوان:

آیا برای ایران مجلس سنا لازم است؟

راجع باقتراح اول مقالاتی رسید و درج کردیم ولی نسبت بموضوع سنا حتی‏ یک مقاله هم کسی ننوشت.حقیقة بر ما مجهول ماند که چرا ابان عطف توجهی نشد. ولی این ایام صحبت از آن مکرر شنیده میشود و حتی شنیدم بامضاء(دکتر افشار) درجائی در خصوص سنا عقیده‏ای نوشته شده که باید بگویم از طرف من نبوده است. افشار در سراسر ایران زیاد است

خلاصه،چون در قانون اساسی مجلس سنا از ارکان مشروطیت است و در این سی و چندسال که از عمر مشروطه در ایران میگذرد هیچ اقدامی برای تأسیس‏ آن نشده ما مناسب دانستیم که این اقتراح قدیم را در مجله تجدید کنیم و سئوال خود را این نوبت اینطور طرح نمائیم:

چرا تاکنون سنا تشکیل نشده؟فایده و ضرر آن در ایران چیست؟ چگونه باید آنرا تشکیل داد؟

برای اینکه شرکت‏کنندگان در اقتراح از مطلب دور نیفتند و ما را بمقصد برسانند توضیح میدهیم که راجع بکیفیت آن بطور کلی و فوائد و مضار آن در سایر ممالک ما خود مقاله‏ای مینویسیم.آنچه مورد سئوال ماست سه مطلب است:

اول-بچه علت تاکنون سنا در ایران تشکیل نشده؟

دوم-آیا تشکیل آن در آتیه بصلاح کشور میباشد؟

سوم-با قوانین و اوضاع فعلی چگونه باید آنرا تشکیل داد؟

-2- انقلاب یا تکامل؟

در شماره بهمن‏ماه 1306 سال دوم مجله موضوع سیاسی و اجتماعی«انقلاب یا تکامل»را طرح کردیم و در این شماره نیز دنباله مقاله آقای صالح راجع به عدالت اجتماعی‏ نگارنده یادداشتی تحت عنوان(انقلاب اجتماعی)اضافه نمودم و در آن بتجدید این‏ اقتراح اشاره شد.مقصود اینست که اوضاع خراب سیاسی و اجتماعی ما را باید با تکامل‏ و تدریجا اصلاح کرد یا از راه انقلابات و خونریزی،بچه دلیل و چگونه؟ اینک گوئیم که مقصود از تکامل Evolution است،و در این موقع که در کشور از انقلاب‏ و«خون»خیلی صحبت میشود میخواهیم بدانیم مقصود از این انقلاب چیست؟ مقالاتی که برسد و از روی اصول صحیح نوشته شده باشد یا اقلا معروفیت کامل‏ نویسنده اخلاقا مسثول نوشته او باشد درج خواهد شد.(د.ا.)

مناظره جمال الدین و خاقانی

جمال الدین عبد الرزقا پدر کمال الدین اسمعیل هردو از شعرای مشهور اصفهان‏ قبل از فتنه مغول و معاصر با افضل الدین خاقانی شیروانی و مجیر الدین بیلقانی شعرای‏ معروف قفقاز میباشند.مجیر الدین شاگرد خاقانی بوده،وقتی نیز باصفهان آمده و از اصفهانیان رنجیده این رباعی را در هجو آنان گفته است:

گفتم ز صفاهان مدد جان خیزد لعلی است مروت که از آن کان خیزد کی دانستم کاهل صفاهان کورند با اینهمه سرمه کز صفاهان خیزد

شعرای اصفهان هم او و استادش هردو را هجو کردند،چنانکه جمال الدین گفته:

هجو میگوئی ای مجیرک هان‏ تا ترا زین هجابجان چه رسد! .......گنجه و تفلیس‏ تا بشروان و بیلقان چه رسد! .......خواجه خاقانی‏ تا بتو خام.....چه رسد!

و شرف الدین شفروده‏ای از خویشان جمال الدین نیز ویرا چنین هجو کرده است:

شهری که به از جمله ایران باشد کی در خور هجو چون تو نادان باشد سرمه چه کنی که از صفاهان باشد ..........فراوان باشد

حتی مجیر الدین و خاقانی نیز یکدیگر را هجا گفته‏اند،اما چون منظور ما در اینجا درج اشعار غرّای جمال الدین است که در هجو و مدح خاقانی و خود ساخته و جوابی‏ که او در مدح گفته بیش از این از منافشه دیگران صحبت نمیکنیم.اینک آن‏ دو قصیده:

(د.ا.)

در هجو و مدح خاقانی

کیست که پیغام من بشهر شروان برد یک سخن از من بدان مرد سخندان برد؟ گوید خاقانیا این همه ناموس چیست؟ نه هرکه دو بیت گفت لقب ز خاقان برد! دعوی کردی که نیست مثل من اندر جهان‏ که لفظ من گوی نطق ز قیس و سحبان برد عاقل دعوی فضل خود نکندور کند! باید کز ابتدا سخن بپایان برد. کسی بدین مایه علم دعوی دانش کند! کسی بدین قدر فضل نام بزرگان برد! تحفه فرستی ز شعر سوی عراق اینت جهل‏ هیچ‏کس از زیرکی زیره بکرمان برد! مرد نماند از عراق فضل نماند از جهان‏ که دعوی چون توئی سرسوی کیوان برد شعر فرستادنت دانی ماند بچه؟ مور که پای ملخ پیش سلیمان برد نظم گهر گیر تو گفته خود سر بسر کس گهر از بهر سود باز بعمان برد یا نه چنان دانکه هست سحر حلال اینسخن‏ سحر کسی خود سوی موسی عمران برد؟ کسی بر آفتاب نور چراغ آورد؟ کسی بر ماهتاب جامه کتان برد کس این سخن بهرلاف سوی عراق آورد؟ و اللّه اگر کافر این بکافرستان برد! بمسجد اندر سگان هیچ خردمند بست‏ بکعبه اندر بتان هیچ مسلمان برد زشت بود روز عید گر ز پی چابکی‏ پیرزنی خر سوارگوی ز میدان برد مگر بشهر تو در شعر نخوانده است کس‏ که هرکس از نظر تو دفتر و دیوان برد عراق آنجای نیست که هرکس از ابلهی‏ ز بهر دعوی در او محال طیّان برد هنوز گویندگان هستند اندر عراق‏ که قوت ناطقه مدد از ایشان برد یکی از ایشان منم که چون کنم رای نظم‏ سجده بر طبع من روان حسان برد منم که تا جای من خاک سپاهان بود خرد پی توتیا خاک سپاهان برد چو گیرم اندر بنان کلک پی شاعری‏ عطارد از شرم آن سر بگریبان برد مراست آن خاطری کانچه اشارت کنم‏ بطبع پیش آورد بطوع فرمان برد اگر شود عنصری زنده بدوران من‏ ز دست من باللّه ار بشاعری جان برد من از تو احمق‏ترم تو از من ابله‏تری‏ کسی بیاید که مان هردو بزندان برد شاعر زرگر منم ساحر در گر توئی‏ کیست که با دو بروت ز ما دو کشخان برد ما و تو باری کئیم ز شاعران جهان‏ که خود کسی نام ما ز جمع ایشان برد وه که چه خنده زنند بر من و تو کودکان‏ اگر کسی شعر ما سوی خراسان برد اینهمه خود طبیبت است باللّه گر مثل تو چرخ بسیصد قران گشت بدوران برد نتایج فکر تو زینت دفتر دهد معانی بکر تو زیور بستان برد ملک ز الفاظ تو زینت عالم دهد خرد ز اشعار تو حجت و برهان برد از دم نظمت فلک نظام پروین دهد وزنم کلکت جهان چشمه حیوان برد بندگی تو خرد از دل و از جان کند غاشیهء تو ملک از بن دندان برد مایه برد هرکسی از تو و پس سوی تو شعر فرستد چنانک گل بگلستان برد سنت ابر است این‏که گیرد از بحر آب‏ پس بسوی بحر باز قطره باران برد هرکه رساند بمن شعر تو چونان بود که بوی پیراهنی به پیر کنعان برد یا که کسی ناگهان بعد از هجری دراز بعاشق سوخته مژده جانان برد شکر خدا را که تو نیستی از آنکه او شعر بدونان چو ما ز بهردونان برد فضل تو پاینده باد صیت تو پوینده باد که از وجود تو فضل رونق و سامان برد

جمال الدین اصفهانی

مدح اصفهان

نگهت حور است یا هوای صفاهان؟ جبهت جوز است یا لقای صفاهان؟ دیده خورشید چشم درد همی‏داشت‏ از حسد خاک سرمه‏زای صفاهان؟ مدت سی‏سال شد که از سر اخلاص‏ زنده همی‏داشتم وفای صفاهان. مدح دو فاروق دین چگونه کنم من‏ صدر و جمال،آن دو مقتدای صفاهان‏1. کعبه عبادت ستای من شد از ایراک‏ دیده مرا مکرمت ستای صفاهان. کعبه مرا رشوه داد شقه سبزش‏ تا ننهم مکه را ورای صفاهان. اینهمه کردم برایگان نه بران طمع‏ کافر زر یابم از عطای صفاهان. دیو رجیم آنکه بود دزد بیاتم‏ گردم طغیان زد از هجای صفاهان‏ اهل صفاهان مرا بدی ز چه گویند؟ من چه بدی کرده‏ام بجای صفاهان. دست و زبانش چرا نداد بریدن‏ محتسب شرع و پیشوای صفاهان؟ جرم ز شاگرد و پس عتاب بر استاد اینت بد استاد اصدقای صفاهان. این مگران حکم باژ گونه مصر است‏ آری مصر است روستای صفاهان. داد صفاهان ز ابتدام کدورت‏ گرچه(صفا)باشد ابتدای(صفا)هان. (سیب)صفاهان(الف)فزود در اول‏ تا خورم(اسیب)جانگزای صفاهان. گرچه صفاهان جز ای من ببدی کرد هم بنکوئی کنم جزای صفاهان. خطه شروان که نامدار بمن شد گر بخرابی رسد-بقای صفاهان!

خاقانی شیروانی

تقویم پاریس

آقای امیر جاهد که مخصوصا در شعر موسیقی یکی از هنرمندان نامی هستند و سلیقه‏ لطیف و پشتکار ایشان در انتشار چندین ساله تقویم زیبا و مفید«پارس»مبرهن است‏ تقریظ بسیار ملاطفت‏آمیزی از مجله آینده نوشته‏اند که موجب کمال امتنان میباشد. پیش از انتشار تقویم پارس همه بخاطر داریم که تقویمی باین سبک و روش در ایران‏ چاپ نمیشد.اینک برای نمونه از اطلاعات مفیدی که در آن یافت میشود قطعه‏ای‏ از آن را نقل میکنیم:

برای همهء سال

تعیین نام روزهای هفته غالبا از سنوات گذشته و آینده طرف احتیاج و مراجعه‏ میشود زیرا ممکن است تقاویم گذشته از بین رفته و تقویم آینده هم هنوز تهیه نشده‏ و عدم حصول مقصود موجب زبان گردد بنابراین جدول زیر برای رفع احتیاج از تقویم‏ و استفاده خوانندگان تهیه شده که در تمام مدت عمر بکار آید،بدین ترتیب نام ماه و شمارهء روز و سال را یافته عدد خانهای فوق آنها را جمع و هفت هفت طرح کنید اگر از هفت‏ تجاوز نکرد و باقیمانده نداشت شنبه و الا باقیمانده از یکشنبه شروع میشود.

برای سهولت عمل یک مثال ذکر میشود-25 بهمن 1322 در جدول زیر بالای‏ عدد 25 سه خانه است و بالای ماه بهمن پنج خانه و بالای 1322 دو خانه جمع خانها ده‏ و بعد از وضع هفت باقیمانده 3 و روز سه‏شنبه است.